

روایات  
قتل  
پادشاه

www.ketab.ir  
علیرضا قاسم خان



نشر خان

سرشناسه: قاسم خان، علیرضا، ۱۳۴۲-  
عنوان و نام پدیدآور: روایت قتل پادشاه/ علیرضا قاسم خان.  
مشخصات نشر: تهران: انتشارات خوان، ۱۴۰۱.  
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.: مصور.  
شابک: ۹-۰-۹۷۷۷۹-۶۲۲-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۲۴.  
موضوع: ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ق.  
Nasir al-Din Shah, Shah of Iran, 1831-1896  
موضوع: میرزا رضا کرمانی، -۱۳۱۴ق.  
رده بندی کنگره: ۱۳۷۴ RSD  
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۴۵  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۴۵۶۹۱  
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

## روایت قتل پادشاه

علیرضا قاسم خان

این پژوهش به یاری کالج گلستان صورت تحقیق پذیرفته است.

مدیریت هنری و طراحی روی جلد: پرویز بیانی

طراح گرافیک: مهدی فلدوی

حروف نگاری: مینا ولی الهی

چاپ اول: ۱۴۰۱

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹-۰-۹۷۷۷۹-۶۲۲-۹۷۸

ناشر: انتشارات خوان

لیتوگرافی / چاپ و صحافی: چاووش / ماهان

تلفن: ۰۲۱-۲۲۲۶۳۹۵۷

آدرس الکترونیک: khaanpublication@gmail.com

واتساپ: ۰۹۲۱۷۹۷۸۸۷۱

همه حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات خوان محفوظ است.  
هرگونه استفاده از این متن یا تکثیر آن، کلا و جزئاً به هر صورت (چاپ،  
کپی، صوت و تصویر، فیلم مستند و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه ناشر و  
مولف اثر ممنوع است.

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان



نشرخوان



## {مقدمه}

ماجرای قتل ناصرالدین شاه قاجار، یکی از شگفت‌آورترین ماجراهای سیاسی - اجتماعی در تاریخ ایران معاصر است. این ماجرا در شرایطی روی داده است که در ایران زمینه‌های تغییر و تحولات اجتماعی و فرهنگی رفته‌رفته چهره خود را نشان می‌داد.

حکومت قاجار و به خصوص سلطنت ناصرالدین شاه، منشأ تغییر و دستاوردهای بسیاری برای جامعه ایرانی بوده است. هرچند که این تغییرات به واسطه آشنایی با غرب خیلی پیش از این‌ها آغاز شده بود. اگر این دوران را از ورای غرض ورزی‌ها و سیاست‌زدگی‌ها بررسی کنیم، سخت قابل تأمل است. آشنایی با تحولات اواخر قرن نوزدهم میلادی اروپا از سوی سیاستمداران و روشنفکران ایرانی و ایجاد اسباب این تغییر همچون، روزنامه، آموزش و پرورش جدید و سفرهای مکرر شاه و دیگران به اروپا، خودبه‌خود منجر به این تغییرات می‌شده است. علاقه‌مندی شاه نیز در این مسیر بی‌اثر نبوده است.

گذشته از این موضوع، پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه در مملکت ایران از او چهره‌ای افسانه‌ای ساخته بود. چهره‌ای که با وجود همه شرایط اجتماعی و ناملائمت درونی تأثیری بسیار بر هنر و فرهنگ دوره خود برجای گذاشته است.

سید جمال‌الدین در مقدمه دیوان فرصت می‌نویسد: «آنچه از روی تحقیق داشته‌ام شاه به واسطه مراوده با اروپائیان علمی از سیاسی حاصل نموده می‌داند که در مملکت باید قانون باشد، قلمها باید آزاد باشد ابواب مدارس مفتوح گردد.» (رهبران مشروطه / اول / ۲۴)

سلطنت طولانی ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ - ۱۲۶۴ ه. ق.) چهارمین پادشاه سلسله قاجار (۱۳۴۴ - ۱۲۱۰ ه. ق.) از بسیاری جهات بیانگر ماهیت انتقالی حکومت قاجار بود (امانت / ۱۳۸۵ / ۳۷).

«ناصرالدین میرزا، نخستین فرزند باقی‌مانده محمد میرزا و ملک جهان، در روز ششم، صفر سال ۱۲۴۷ ه. ق در دهکده کهنمیر، در حدود ۲۵ کیلومتری تبریز متولد شد.

... ازدواج مصلحتی محمد میرزا و ملک جهان، با وجود تولد مبارک این شاهزاده و با همه لطف و عنایت فتحعلی شاه و عباس میرزای ولیعهد، حتی به معیار وصلت‌های سلطنتی خوش فرجام از آب در نیامد. خاندان شاهی، توقع بسی فواید سیاسی از این پیوند داشت، ولی شکاف وسیع شاهزاده و همسرش از همان ابتدا هویدا بود... نزدیک به دوازده سال پس از این پیوند رسمی زناشویی در سال ۱۲۳۵ ه. ق. هنگامی که ناصرالدین شاه و سپس خواهرش ملک‌زاده (بعدها عزت‌الدوله) متولد شدند، پدر و مادرشان هر کدام شخصیتی مستقل، اخلاق و روحیاتی کاملاً متفاوت پیدا کرده بودند. ناصرالدین شاه ثمره ناخواسته این وصلت ناجور بود. اثرات منفی ناسازگاری این زوج نه‌تنها در ایام تلخ کودکی او، بلکه در سراسر عمرش مشهود بود.» (امانت / ۱۳۸۵ / ۶۷).

ناصرالدین شاه در دوران طولانی حکومت خود حوادث و وقایع متفاوتی را پشت سر گذاشت که این وقایع چهره‌ای متفاوت از او ترسیم کرده است. «... ناصرالدین شاه با هر تحلیلی از شخصیت و تمایلات سیاسی، او بعد از امیرکبیر، هم آغاز کننده‌ی سیاست تردید در روش‌های حکومت مطلقه با شیوه‌های سنتی و قبیله‌ای بود و هم همواره مانع جدی اجرای طرح‌ها و اندیشه‌های جدید.» (زرگری نژاد / ۱۳۹۸ / ج ۱ / ۱۰۰)

آبراهامیان می‌نویسد: «ناصرالدین شاه پس از بحران تنباکو به اعمال محدودیت سیاسی بیشتر روی آورد و از تغییر و تحولات خطرناک پرهیز کرد. امتیازات کمتری واگذار کرد؛ به دوران رشد و گسترش دارالفنون پایان داد؛ ایجاد مدارس جدید را ممنوع ساخت؛ هنگامی که گروهی مذهبی یک مؤسسه آموزشی جدید را در تبریز به آتش کشیدند، موضوع را نادیده گرفت؛ اختر و قانون را غیرقانون اعلام کرد؛ نشریات منتشر شده در سایر کشورها را به باد انتقاد گرفت؛ میزان بورس‌های دولتی برای تحصیل در خارج را محدود کرد؛ مسافرت‌های مردم از

جمله وابستگان خود را به اروپا منع کرد؛ با غرور و افتخار اعلام کرد که وزیرانی می‌خواهد که ندانند آیا بروکسل نام محلی است و یا نوعی کلمه؛ و به دلیل هراس از شایعات ضد دولتی و به بهانه اینکه «راویان و دراویش، تبلی و سایر مفسد را در بین طبقات پایین رواج می‌دهند.» بیهوده کوشید تا اکثر قهوه‌خانه‌های تهران را به تعطیلی بکشد. افزون بر این، ناصرالدین شاه بیش از پیش به تحریک رقابت‌های گروهی متوسل می‌شد و از بابی‌ها به عنوان سپر بلا بهره‌برداری می‌کرد. مهدی ملک‌زاده فرزند یکی از قربانیان انقلاب مشروطه، در کتاب خود می‌نویسد که اگر شاه وطن‌پرست بود، می‌بایست به منظور مهار رقابت‌های گروهی، به ویژه کینه‌جویی‌های قبیله‌ای، یک رشته نهادهای مرکزی ایجاد می‌کرد. اما از آنجایی که چنین شخصیتی نبود، به طور زیرکانه‌ای گروهی را علیه گروه دیگر تحریک می‌کرد و بنابراین کشتی دولت را در معرض غرق شدن در دریای هرج و مرج اجتماعی قرار می‌داد.

این سیاست سرکوب، منزوی‌سازی و تحریک و بی‌ثباتی‌های «عصر ناصرالدین‌شاهی» ناگهان در سال ۱۳۱۳/۱۸۹۶ پایان یافت. ناصرالدین شاه، هنگامی که زمینه برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت را فراهم می‌کرد، در حرم حضرت عبدالعظیم به ضرب گلوله تاجری ورشکسته که از شاگردان سید جمال‌الدین افغانی هم بود، از پای درآمد. گلوله وی نه تنها به عصر ناصرالدین‌شاهی خاتمه داد بلکه آغازگر مرحله پایانی زمامداری شاهان قاجار نیز بود.

ماجرای قتل او جدای از روند تحولات جامعه ایرانی نیست. بسیاری، آن‌طور که در متن این کتاب خواهید خواند، می‌توانند دشمن او باشند، از بابیان و دشمنی‌هایشان، صدراعظم [امین‌السلطان] مظفرالدین شاه، علما و روشنفکران، زنان دربار، و... همه و همه در این ماجرا نقش داشتند. با رجوع به متون، نقل و قول‌ها و کنار هم گذاشتن دوباره آنان، همچون تکه‌های یک پازل، تصویری از این ماجرا شکل می‌گیرد. اما این تصویر همچون تصویری مه‌آلود از ساحل و دریا، باز هم واضح و آشکار نیست (آبراهامیان / ۹۵ و ۹۶).

عباس امانت می‌نویسد:

«شاه در هجدهم ذی‌قعدة ۱۳۱۳ هـ. ق. در پنجاهمین سالگرد جلوس بر تخت سلطنت قاجار (برحسب تقویم هجری قمری) در حرم حضرت عبدالعظیم کشته شد. قتل او طلیعه رویدادهایی بود که با انقلاب مشروطیت (۱۳۲۳.۱۳۲۷ هـ. ق.) به اوج رسید. قاتل، میرزا رضا کرمانی، دست‌فروشی فقیر و زجر دیده که از رفتار ستم‌کارانه کامران میرزا و مأمورانش به خشم آمده و تحت تأثیر انتقادهای تند مخالفان تبعیدی قاجاریه به قتل شاه اهتمام ورزیده بود...» (امانت / ۱۳۸۵ / ۵۷۳).

در این میان دلایل گوناگونی را برای این ترور مطرح کرده‌اند، از انتقام‌جویی بابیان تا دل‌مشغولی و ترس صدراعظم از ناصرالدین شاه، که شایع بود، گفته است پس از برگزاری جشن‌ها امین‌السلطان را برکنار و مجازات خواهد کرد.

«... دلیلی ندارد که تردید کنیم چیزی جز «بند و زنجیر»ی که در زندان قاجار به پای میرزا بستند و «شکنجه و صدمات»ی که از دست مأموران دولت دید وی را به «قطع شجره» سلطنت ناصرالدین شاه برانگیخت» (۱۳۸۵ امانت / ۵۷۵). به گمان من دیدن یک عامل «شکنجه و صدمات» میرزا رضا که تنها به این دلیل دست به این عمل زده است، نمی‌تواند گویای همه جوانب ماجرا باشد.

بی شک باید در حادثه کشتن ناصرالدین شاه قاجار به حادثه ترور نافرجام او توسط بابی‌ها در اوائل دوران پادشاهی او توجه کرد. امانت و وهمن در کتاب «از تهران تا عکا، بابیان و بهائیان در اسناد دوران قاجار» می‌نویسند: «سرکوبی‌های بابیان و تیرباران پیامبر جوان، جامعه‌ی بابی را که اینک رهبر خود را از دست داده بود دستخوش بحران و سرگردانی نمود. باب در کتاب دینی خود "بیان" بارها و به تأکید به ظهور مَن‌یظهره الله [کسی که خداوند او را ظاهر خواهد ساخت] بشارت داده و وی را ناسخ آیین بابی نامیده بود. باب همچنین

در دوران حبس خود در قلعه‌ی ماکو میرزا یحیی نوری [صبح ازل] برادر کهنتر و ناتنی میرزا حسینعلی بهاء‌الله را که آن هنگام نوجوانی هیجده ساله بیش نبود، به عنوان وصی [میرزا یحیی] صبح ازل [برادر ناتنی میرزا حسینعلی نوری] بهاء‌الله [از رهبران جامعه‌ی بابی و از او جوانتر بود و در سیزده سالگی توسط برادر خود به آیین باب در آمد. این پرسش که چرا از میان تمام اصحاب خود باب جوانی هیجده ساله را به وصایت انتخاب کرد در پیشگفتار مورد بحث قرار گرفته است.] انتخاب نمود. اما در فقدان باب جامعه‌ی بابی دچار تشتت و چنددستگی و گاه اقدامات فردی شد. چند تن از پیروان باب ادعای رهبری نموده خود را من یظهره الله موعود کتاب «بیان» نامیدند ولی نتوانستند توجه بابیان را جلب کنند. چند تنی نیز به خونخواهی از تیرباران باب به انتقام جویی برخاسته و چون ناصرالدین شاه را سبب این کار می‌دانستند، قصد جان او کردند. سوء قصد سه تن بابی به جان ناصرالدین شاه روز پانزدهم اوت ۱۸۵۲ صورت گرفت. این سه تن، صادق تبریزی، فتح‌الله قمی و قاسم نیریزی، هنگامی که شاه با همراهان خود در نیاوران عازم شکار بود به ظاهر برای دادن عریضه‌ای بر سر راهش ایستادند و هنگامی که شاه سوار بر اسب از کنارشان می‌گذشت با تپانچه‌ی ساچمه‌ای به او شلیک کردند. ساچمه‌ها کارگر نیفتاد و شاه در شانه خراش جزئی دید. اما نتیجه‌ی این سوء قصد نافرجام برای جامعه‌ی بابی مرگبار بود. در قتل عام فجیع و وسیعی که در سراسر کشور از بابیان درگرفت (اوت - سپتامبر ۱۸۵۲) بسیاری سران بابی از جمله ملا شیخ علی ترشیزی طراح و رهبر نقشه‌ی قتل شاه (که از سوی باب لقب اسم الله العظیم گرفته بود)، میرزا جانی کاشانی، سید حسین یزدی، سلیمان خان تبریزی، حاجی قاسم نیریزی و طاهره‌ی قره‌العین به هلاکت رسیدند. این سوء قصد و کشته شدن بسیاری از بابیان، جامعه‌ی بابی را بیش از پیش دچار یأس و سردرگمی نمود. در میان واقعه میرزا حسینعلی نوری مشهور به بهاء‌الله دستگیر شد و پس از چهار ماه در زندان سیاهچال طهران از ایران به بغداد تبعید گردید. از آن پس بابیان ایران در خفا و پنهان زیستند و تصور دولت و عامه آن بود که ریشه‌ی غائله برای همیشه کنده شد. گریختن بهاء‌الله از مرگی حتمی و تبعید او از ایران به خاطر نفوذ خانواده‌ی او و مخصوصاً کوشش‌های شوهر خواهرش میرزا مجید آبی منشی سفارت روسیه و اقدامات وزیر مختار روسیه در ایران بود... سوء قصد به جان ناصرالدین شاه نه تنها جامعه‌ی بابی ایران را دستخوش تلاطم کرد بلکه حربه‌ای به دست مخالفان این آیین - و سپس مخالفان آیین بهائی - داد تا شاه‌کشی را بر دیگر اتهامات بابیان و بهائیان بیافزایند. در برخی از اسناد این کتاب بارها چنان به این موضوع اشاره گردیده که گویی سوء قصد به جان سلاطین و پادشاهان از اساس اعتقاد بابیان بوده است. این سوء قصد که مهاجرت و تبعید بابیان را از ایران به عثمانی در پی داشت، دیانت بابی - بهائی را برای همیشه با کشور ترکیه عثمانی و پس از جنگ بین الملل اول و تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی، با سرزمین فلسطین که برای سه دیانت یهودی، مسیحی و اسلام نیز سرزمینی مقدس بود گره زد. (امانت، وهمن / ۲۰۱۶ / ۸۴ و ۸۷)

کارلا سرنا در سفرنامه خود که در ایران با نام "آدم‌ها و آیین‌ها" منتشر شده شرح این سوء قصد را این گونه آورده است: "روزی برای شاه که در باغ کاخ خود نشسته بود، مقداری هندوانه می‌آوردند و او دستور می‌دهد چند تا از آنها را میان آدم‌هایی که در چند قدمی آنجا، زیر تابش طاقت فرسای آفتاب کار می‌کردند تقسیم کنند. اما آنها کارگر واقعی نبودند، بلکه بایهایی بودند که آمده بودند شاه را بکشند. ولی با دیدن چنین نیکی از شاه تحت تأثیر قرار می‌گیرند و قصد خود را به تأخیر می‌اندازند و به هم کیشان خود می‌گویند که منتظرند سه روز از این واقعه بگذرد. این مهلت سپری می‌شود، روز ۱۵ اوت ۱۸۵۲ { = ۲۳ شوال ۱۲۶۸ ه. ق }، ناصرالدین شاه سوار بر اسب، در حالیکه طبق معمول محافظان سواره و پیاده‌ای در جلو و پشت سر حرکت می‌کردند، از قصر خارج می‌شود. وقتی که شاه تنها بوده و ملتزمین رکاب با فاصله زیادی جلوتر از وی راه می‌رفته‌اند، چهار مرد علیه جانش سوء قصد می‌کنند. این چهار نفر همان باغیان‌هایی بودند که چند روز پیش شاه دستور داده بود به آنان هندوانه بدهند. شرح ماجرا از این قرار بوده که آنها به شاه نزدیک شده و بعد از تعظیم غرامی می‌گویند: "قربان عریضه‌ای داریم".